

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

جلسه ۱۷۰ (یکشنبه ۱۳۹۹/۱۱/۱۲)

کلام در شروط خیار تأخیر بود.

مرحوم شیخ اعظم ره فرمود یکی دیگر از آن شروط، این است که مبیع، جاریه و یا مطلق حیوان نباشد که اگر جاریه یا مطلق حیوان باشد، خیار تأخیر تا یک ماه است.

وجهش روایتی بود که راوی گفت جاریه ای خریدم. حضرت فرمود اگر تا یک ماه این پول را آورد، که هیچ و اگر نیاورد، خیار دارد.

مرحوم آقای خوئی ره فرمود این روایت را اشکال کرده اند بعضی ها مثل شیخ اعظم ره که قابل اخذ نیست چون معظم فقها قبول نکرده اند و عمل نکرده اند.

آقای خوئی ره فرمود اولاً ما صغری را قبول نداریم و از روایت اعراض نکرده اند و ثانیاً لو فرض که اعراض کرده باشند، اعراض، موهن نیست و روایت معتبر است.

عرض ما این بود که این که اینجا اعراض نکرده اند چرا؟ می فرماید یک وقت هست یک روایتی را فقها مضمونش را این می فهمند که تا یک ماه اگر آورد، خیار تأخیر ندارد منتها به این مضمون عمل نمی کنند. این می شود اعراض. یعنی معنای روایت را قبول دارند ولی عمل نمی کنند. اما یک وقت هست این روایت را اصلاً می گویند معنایش این نیست و شما غلط معنا می کنید. این اعراض نیست. اگر فقها در یک جایی روایتی را فرمودند معنایش این نیست، این اعراض نیست. آقای خوئی ره می فرماید لعلّ سرّ این که فقها به این روایت فتوی نداده اند و خیار تأخیر در جاریه و حیوان را سه روز مثل بقیه گرفته اند چون شاید گفته اند که معنای این روایت این است که "الی شهر" یعنی شرط خیار کرده. این که ندارد که شرط خیار نکرده. خوب این که اعراض نیست. یا شاید از این روایت استحباب صبر فهمیده اند. این که اعراض نیست.

حالا لو فرض که اعراض باشد، اعراض که موهن نیست.

عرض ما این است که جناب آقای خوئی! فرمایش شما قابل مناقشه است هم صغریا و هم کبریا. اما این که اعراض نیست: می گوییم این روایت را فقها دیده اند و فتوی نداده اند. گفته اند خیار تاخیر در جاریه و در حیوان مثل بقیه است. سه روز است. خوب آقای خوئی این از دو حال خارج نیست. یا واقعا روایت را فهمیده اند که خیار تاخیر است منتها اعراض کرده اند و حمل کرده اند؛ که این اعراض است. یا نه، اصلا از اول گفته اند روایت خیار تاخیر نیست. این هم باز کافی است چون دیروز عرض کردیم اگر یک جایی یک روایتی را، یک کلامی را، نوع مردم یک جور دیگر می فهمند، شما می فرمایید نه معنایش این است، این چه دلیلی بر حجیت دارد؟ اولاً ظهور یعنی آنی که نوع مردم می فهمند. این حجت است. ظهور معمایی که حجت نیست. این که می گویند تقدیم ما حقه التاخیر مفید حصر است. ایاک نعبد با نعبد ک فرق می کند. چون نعبد ک یعنی تو را پرستش می کنیم و منافات ندارد که مشرک باشد. ولی ایاک نعبد یعنی فقط تو را پرستش می کنیم. خوب این از کجا؟ میگوید تفتازانی گفته. خوب تفتازانی بی خود گفته. این که می گویند مجتهد باید در نحو و صرف مجتهد باشد، معنایش این نیست که به مجتهد بگویند که "اشترتن" معنایش چیست؟ چون مجتهد که "اشترتن" بلد نیست. این حرفها مال کسانی است که فقه و اصول کار نمی کنند. این که می گویند مجتهد باید باشد یعنی به صرف این که تفتازانی یا مرحوم سیبویه گفته یا مرحوم خلیل بن احمد گفته یا سیوطی گفته، عمل نمی کند و خودش باید اجتهاد کند. خوب به نظر ما اگر کسی بگوید تو را عالم می دانم یا عالم می دانم تو را، در عرف محاوره با هم هیچ فرقی نمی کند. این که آیه شریفه ایاک را اول آورده شاید به جهت فصاحت و بلاغت باشد نه به جهت حصر. یا مثل این می ماند که من دارم صحبت می کنم، دستم را اینطور نگه دارم، می گویند چرا اینطور نگه داشتی؟ و بیاندازم، می گویند چرا انداختی؟ آنجایی "چرا" معنا دارد که دوران بین محدورین نباشد و اینجا دوران بین محدورین است. اگر می فرمود نعبد ک، می گفتند چرا فرمود نعبد ک؟ اگر می فرمود ایاک نعبد، می گفتند چرا فرمود ایاک نعبد؟ تفنن در عبارت. البته عرض کردم که به

لحاظ فصاحت و بلاغت، اصلا نعبدك فصاحت ندارد. اما تقدیم ما حقه التاخير مفید حصر است، به چه درد می خورد؟ مغنی گفته فی للظرفیه یا مختصر المعانی گفته اگر مبتدا "ال" داشته باشد، حصر خبر در مبتداست. مجتهد این را خودش باید احراز کند و هیچ چیزش نباید تقلیدی باشد. حتی موضوع شناسی نباید تقلیدی باشد. مجتهد که نباید تقلید که این لباسشویی اینطوری می شوید یا آنطوری می شوید. مجتهد به قضیه حقیقه فتوی می دهد و آنها را هم خودش درک می کند. لذا من دیروز گفتم که من نمی فهمم که این موسسه موضوع شناسی فقهی چیست؟ یک چیزهایی حالا چرا در آمده؟ هزار سال حوزه بوده و کجا موسسه موضوع شناسی داشته؟ اصلا به مجتهد چه مربوط است که این اذانی که می گویند سر وقت می گویند یا سر وقت نمی گویند. مجتهد می گوید فجر صادق علامتش این است. چه بسا ممکن است خودش هم نتواند تشخیص دهد. بله معمولا علما آنجایی که به نجوم مربوط بوده از منجمین بهتر بلد بودند و اگر در طبیعات بوده، از علمای طبیعی بهتر بلد بودند و لو لازم نبوده ولی خوب برکتی خداوند سبحان به عمر آنها داده بوده. این موسسه موضوع شناسی و امثال اینها، یک فکری در نطفه هست که امروز اجتهاد هم مثل پزشکی است. چطور که پزشک چشم باید، پزشک قلب و پزشک فلان نظر بدهد تا این بتواند نظر بدهد. می خواهند کاری کنند که بگویند مجتهد که می خواهد نظر بدهد، آن زن هم باید نظر بدهد چون او ناخن کار است! یک عده هم غافل دنبال اینها راه می افتند.

خوب آقای خوئی! اگر این روایت را عرف اینطور فهمیده، شما چطور این را می فرمایید نه، این روایت اطلاق دارد؟ چطور شد در روایاتی که می فرماید بایستی وفاء به عهد و قول کرد، که روایاتش شدید و غلیظ است می فرمایید فقها حمل بر استحباب کرده اند. خوب اینجا هم بفرما. می فرماید نه اعراض نکرده اند. مستحب فهمیده اند. خوب یعنی چه که مستحب فهمیده اند؟ صیغه امر ظهور در وجوب دارد. خوب آقای خوئی یعنی چه که این را اشتراط خيار فهمیده اند؟ اطلاق دارد و صحبت شرط نیست. می فرمایید ما چه کار داریم؟ اینطور فهمیده اند. می گوئیم خوب اینجا هم ما چه کار داریم؟ ظهور یعنی آنی که نوع مردم می فهمند. آن است که دلیل بر حجیت دارد.

لذا اگر مثلاً یک کسی بگوید این توثیقات نجاشی و دیگران به درد نمی خورد چون همه اش بر اساس اصالة العدالةی بوده. میگوییم خیلی خوب اگر واقعا نجاشی توثیق کرده و همه توثیق کرده اند میگویید ممکن است این توثیقات مدرکی باشد و همه اصالة العدالةی بودند. میگوییم اگر واقعا همه تا زمان نجاشی اصالة العدالةی بوده اند معلوم می شود که اصالة العدالةی درست است. لذا این توثیقات معتبر است مثلاً. یا اصالة العدالةی بوده اند پس معلوم می شود که کبری درست است و یا سند داشته اند که پس صغری درست است. شما این روایت را وقتی که فقها حمل نکرده اند بر خيار تاخیر، هر کدام که باشد کافی است.

مضافاً به این که انسان مطمئن است اینی که فقها به این روایت اخذ نکرده اند، سرّش این بوده که دیده اند این روایت خيار تاخیر را تا یک ماه می فرماید. این را سیره بوده یا هر چه که بوده قبول نداشتند، تسالم بوده، پس صغری ناتمام است.

اما کبری، این که شما می فرمایید چه کسی گفته اعراض موهن است؟ خوب آقای خوئی! شما این بحث را در کجای اصول منقح کردید که ادله حجیت خبر واحد، خبری که معظم فقها اعراض کرده اند را شامل می شود. یا باید بفرمایید که سیره بر این است که کجا سیره بر این است؟! آن هم این سیره باید در زمان امام علیه السلام باشد. کجا در زمان امام علیه السلام یک خبری بوده و این خبر به دست فقها می رسیده و معظم کسانی که به دستشان رسیده عمل نکرده اند و آن یکی عمل کرده و امام علیه السلام هم او را ردع نفرموده؟ چون باید خبری باشد که موافق احتیاط نباشد و خبری باشد که حکم ترخیصی نداشته باشد چون خبری که حکم ترخیصی دارد می گوید این خبر هم که حجت نباشد، رفع مالا یعلمون یا استصحاب که هست. من متعجبم آقای خوئی! چه کسی می تواند بگوید من احراز کردم خبری با این خصوصیات که معظم افراد عمل نکرده اند. این خبر به اینها رسیده و اینها عمل کرده اند و موافق احتیاط یا اصل عملی نبوده و امام علیه السلام هم ردع نفرموده، این از کجا؟

اگر شما بگویید ما سیره نمی خواهیم. روایت داریم.

می‌گوییم کدام روایت؟ یک روایتی بیاورید که دلالت بر حجیت خبر ثقه کند که اطلاق داشته باشد. اُیونس عبد الرحمن ثقه که اطلاق ندارد. عمری و ابنه ثقتان فما اذیا عنی فعنی مؤدیان، غیر از این که در ذهنم هست که اشکال سندی دارد، اشکال دلالتی دارد یا لا عذر لاحد فی التشکیک فیما یروی ثقاتنا، که این سند ندارد و ثقاتنا هم یعنی شیعه‌ها. اصلاً آقای خوئی! شما دلیل بیاور. یکی از نابسامانی‌های امروز حوزه این است که تا به یک کسی می‌گویی اعراض مشهور موهن است، می‌گوید به چه دلیل؟ چرا ادعا می‌کنی؟ دلیل بیاور. حالا خیال می‌کند که مرحوم آقای خوئی ره چهارتا کشتی دلیل آورده که ما دلیل بیاوریم. کسی اینطور این بحث را مستوفی بحث نکرده که شما دلیل حجیت خبر واحد را بیاور بررسی کن ببینیم اینجا را شامل می‌شود یا نمی‌شود؟ این است که این روایت هم اعراض اصحاب است و اعراض هم نباشد، معنایش این نیست و هم اعراض موهن است.

این که آقای خوئی ره فرموده ما به این روایت ملتزم می‌شویم و هیچ‌گیری هم ندارد چون این روایت اطلاق دارد، جاریه‌ای را خریده این جاریه را تحویل داده یا نداده، شرط کرده یا نکرده، تا یک ماه حق فسخ دارد. این روایات نسبت به آن روایاتی که من اشری شیئا خاص است و مقدم می‌شود و لذا می‌فرماید بر طبقش فتوی می‌توانیم بدهیم و محذوری ندارد.

آقای خوئی ره بعد یک جمله‌ای فرموده که بعضی ممکن است توهم کنند که نسبت این روایت با آن روایات خیار تأخیر، عام و خاص من وجه است چون آن روایات در خیار تأخیر، مطلق است. شیئا، شیء، جاریه باشد یا حیوان باشد یا غیر اینها باشد. خاص است از حیث این که مبیع را اقباض نداده. آن روایت عام است به لحاظ این که چه مبیع را اقباض داده باشد و چه اقباض نداده باشد. این روایت خاص است به لحاظ این که فقط جاریه است یا مطلق حیوان. لذا عام و خاص من وجه است. می‌فرماید این حرف درست نیست چون در نسبت سنجی ما باید موضوعها را با هم بسنجیم و حکم‌ها را با هم بسنجیم و همیشه جمع موضوعی بر جمع حکمی مقدم است. یک خطابی داریم اکرم العلماء. یک خطابی داریم لا بأس بترك اکرام العالم الفاسق. در رساله، مجتهد می‌نویسد عالم

عادل اکرامش واجب است و عالم فاسق، اکرامش مباح است. چرا نمی نویسی اکرام اکرام عالم فاسق مستحب است چون اینجا جمع حکمی دارد؟ اکرم العلما نسبت به عالم فاسق ظهور در وجوب اکرام دارد. لا بأس بترك الكرام العالم الفاسق، لا بأس نص در جواز است. چرا حمل نمی کنید بر استحباب؟ در رساله بنویسید مستحب است. می فرماید نه، چون جمع موضوعی بر جمع حکمی مقدم است. موضوع آن یکی علماست و عام است و موضوع این یکی عالم فاسق است و خاص است. هر وقت جمع موضوعی باشد نوبت به جمع حکمی نمی رسد. آقای خوئی می فرماید در ما نحن فيه شما جمع کردید با دو منظر جمع موضوعی و جمع حکمی را قاطی کردید. من اشتری شیئا، موضوعش مطلق شیء است و اشتری جاریه موضوعش خصوص جاریه است. آن "لم يقبضه المبيع" قید حکم است. من اشتری شیئا فأن جاء بالثلاثة اطلاق دارد. در ما نحن فيه شما وقتی میگویند عام و خاص من وجه است یعنی نسبت حکم ها را با نسبت موضوع ها قاطی می کنید. مثل همان مثالی که عرض کردم. لا بأس بالدم اذا كان اقل من الدرهم. دم در نماز اشکال ندارد اگر اقل از درهم باشد. خون حیض و نفاس و استحاضه جائز نیست. کسی بگوید اینها عام و خاص من وجه است چون لا بأس بالدم به لحاظ این که طبیعی دم است، مطلق است و به لحاظ این که اقل از درهم است خاص است. دماء ثلاثة به لحاظ این که خصوص دماء ثلاثة است خاص است و به لحاظ این که اقل یا اکثر از درهم، عام است. خوب این غلط است چون اذا كان اقل من الدرهم، یا دماء ثلاثة معفو نیست سواء كان اقل من الدرهم او اكثر من الدرهم، این قید حکم است و این هم که این قید حکم است یا قید موضوع است، عرض کردم که ما حق نداریم از تحلیل ظهور را بفهمیم. ما باید اول ظهور را از عرف بفهمیم و بعد تحلیل کنیم. یعنی تحلیل کار پرورش مجتهد است و به درد تدریس می خورد و الا تحلیل برای مجتهد دردی را در مقام فتوی دوا نمی کند. خوب در ما نحن فيه می فرماید وقتی که نسبت ها شد عام و خاص مطلق، این روایت تخصیص می زند به همین جهت ما ملتزم می شویم که طبق صناعت، خيار تأخير در خصوص جاریه تا یک ماه هست.

منتها عرض کردیم که اشکال این همان اعراض مشهور است و هم مناقشه صغروی و هم مناقشه کبروی آقای خوئی ره را جواب دادیم و ظاهرا نکته دیگری نمانده و حق با شیخ انصاری ره است.

بعد مرحوم شیخ ره یک مطلبی را بیان می فرماید که سه روز، از حین تفرق یا از مبدأ عقد. مثلاً ساعت هشت، عقد ایجاد شده. ساعت ده تفرق ایجاد شده. آیا تا ساعت هشت روز چهارم این خیار باقی است یا تا ساعت ده روز چهارم؟ شیخ ره می فرماید ممکن است کسی بگوید تا ساعت ده روز چهارم. چرا؟ چون سه روز زمان غیبت است چون دارد "ان جاء فی الثلاثة" یعنی رفته و از وقتی که رفته تا سه روز.

از آن طرف می فرماید نه، ممکن است بگوییم در بعضی از روایات دارد "یقبضه" و این ان جاء کنایه از این است که یعنی قبض ثمن نشده. به نظر شیخ ره می فرماید «و هذا هو الاقوی» یعنی اقوی این است که مبدأ سه روز از زمان عقد است نه از زمان تفرق و این حرف خوبی هم هست بلکه اصلاً من خیال می کنم فان جاء بالثلاثة اصلاً ظهورش هم در این نیست که سه روز غائب باشد. بله باید این در این سه روز همه اش کنار بایع نبوده باشد. خوب ان جاء فی الثلاثة، اگر تا سه روز آمد و ندارد که باید در کل این سه روز نیامده باشد. این دارد آمد را بیان می کند. نمی دانم چطور شیخ ره با همه عظمتش فرموده این روایت معنایش این است؟ نه، ان جاء فی الثلاثة بیشتر از این نیست که یعنی سه روز و مبدأش از حین عقد نه از زمان تفرق چون خلاف ظاهر روایت است و ظهورش همین است و این فرمایش شیخ ره که فرموده که فی حد نفسه اگر چه به لحاظ "جاء" ظهورش در سه روز است؛ این هم درست نیست.

بعد این بحث را وارد می شود که آیا این خیار تأخیر ساقط می شود یا نه و مسقطات این خیار تأخیر چیست؟

و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين.